

**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**14020809**

مقرر: مسعود عطارمنش

**موضوع:** المقدمة/الوضع /اقسام الوضع

# تبیین نحوۀ تحقق «وضع عام، موضوع­له خاص»: تصور مصداق بعنوانه لا بنفسه

بحث دربارۀ اقسام وضع بود. یکی از اقسام محل نزاع، «وضع عام، موضوع­له خاص» است؛ امکان تحقق این قسم، مورد اختلاف واقع شده است. مشهور اصول­دانان که قائل به امکان هستند در تبیین نحوۀ تحقق «وضع عام، موضوع­له خاص» می­گویند: مفهوم عام، حاکی از مصادیقش است؛ و از آن رو که برای تحقق وضع لازم نیست موضوع­له بنفسه تصور شود واضع می­تواند عنوانی از موضوع­له را که حاکی از آن است تصور نموده و به واسطۀ تصور عنوان مصادیق، خود مصادیق را موضوع­له قرار دهد چون عام عنوان مصادیق است و به وجهی از مصادیق حکایت می­کند.

## اشکال اول تحقق «وضع عام، موضوع­له خاص»: حکایت­گری عام از وجود خارجی نه وجود ذهنی

مرحوم شهید صدر نسبت به تقریب مزبور، دو اشکال مطرح نموده و آن را مورد بحث قرار می­دهند.[[1]](#footnote-1)

در برخی از تمثیلاتی که در تقریر مرحوم آقای هاشمی در تقریب کلام مرحوم آقای صدر مطرح شده به نظر می­رسد بین این­ دو اشکال قدری خلط صورت گرفته است.

یکی از دو اشکال مزبور بر این مقدمه استوار است که:

علقۀ وضعیه به معنای شکل­گیری ارتباط بین تصور لفظ و تصور معنا است؛ بنابراین واضع باید معنای موضوع­له را تصور کند یعنی آنچه طرف علقۀ وضعیه است، مفهوم موضوع­له است نه مصداق خارجی موضوع­له.

با توجه به این مقدمه، واضعی که می خواهد «وضع عام، موضوع له خاص» را انجام دهد، چند گزینه پیش رو دارد:

1. یا باید مفهوم خاص را بنفسه تصور کند، که در این صورت، وضعِ صورت گرفته از قبیل «وضع خاص، موضوع­له خاص» خواهد شد؛ نه «وضع عام، موضوع­له خاص». مثلاً اگر مفهوم زید را بنفسه تصور کند دیگر از قبیل «وضع عام، موضوع­له خاص» نخواهد شد بلکه «وضع خاص، موضوع­له خاص» خواهد شد.
2. اما اگر به جای مفهوم زید، مفهوم انسان را تصور کند و لفظ را برای خود مفهوم انسان بما أنه مفهوم عام، قرار دهد، از قبیل «وضع عام، موضوع­له عام» خواهد نه «وضع عام، موضوع­له خاص» لذا خلاف مقصود را نتیجه می­دهد.
3. اما اگر مفهوم انسان، را تصور کند و لفظ را برای محکیّ این مفهوم عام، قرار دهد اشکالش آن است که محکیّ مفهوم انسان، وجودات خارجی زید و بکر و خالد هستند نه مفاهیم زید و بکر و خالد و حال آنکه بر اساس مقدمۀ پیش­گفته طرف علقۀ وضعیه، باید مفهوم باشد نه مصداق خارجی. بله اگر می­توانستیم مفهوم انسان را فانی در مفاهیم جزئیه قرار دهیم، مشکل حل می­شد اما از آن رو که مفاهیم، تباین بالذات دارند، هیچ مفهومی از مفهوم دیگر حکایت نمی­کند در نتیجه مفهوم انسان نمی­تواند در مفاهیم جزئیۀ زید و بکر و خالد فانی شود چون مفهوم انسان یک مفهوم است و مفهوم زید، مفهومی دیگر است. البته بین مفهوم انسان و مفهوم زید، یک نوع اتحاد وجود دارد اما نقطۀ اتحادشان عالم خارج است نه عالم مفاهیم چون مفهوم بما هو مفهوم در ظرف مفهومیتش با سائر مفاهیم تباین بالذات دارد.

**سؤال**: آیا نمی­توان گفت مفهوم انسان بما أنه حاکٍ عن المصادیق، به مفاهیم جزئیه بما أنها حاکیة عن الخارج منحل می­شود؟

**پاسخ**: مفهوم کلی به مفاهیم جزئی قابل انحلال نیست چون مفهوم کلی حاکی از خارج است نه حاکی از مفاهیم جزئی؛ اساس اشکال همین است.

مرحوم شهید صدر در پاسخ به اشکال اول، مطلبی را بیان می­کنند که ما آن را در قالب اصطلاحاتی که سابقاً توضیح دادیم، بیان می­کنیم.

### پاسخ اشکال اول: امکان تصور مفاهیم جزئیه با استفاده از معقولات ثانوی منطقی

آن مفهوم عامی که تصور می­کنیم به دو شکل است:

1. گاهی مفهومِ عام از قبیل معقولات اولی است که از خارج حکایت می­کند.
2. گاهی مفهومِ عام از قبیل معقولات ثانوی منطقی است که از مفاهیم حکایت می­کند؛ یعنی مصداق معقول ثانی منطقی، مفهوم ذهنی است نه وجود خارجی.

در کلام مرحوم شهید صدر به دو مثال اشاره شده است؛ ایشان می­فرماید اگر واضع بخواهد از طریق مفهوم انسان، «وضع­ عام، موضوع­له خاص» را ایجاد کند، چنین امکانی وجود ندارد چون مفهوم انسان از خارج حکایت می­کند نه از مفهوم؛ اما اگر واضع از طریق مفهوم «الفرد من الانسان» یا «الجزئی من الانسان» بخواهد «وضع عام، موضوع­له خاص» را ایجاد این امکان برایش وجود دارد.

ایشان مفهوم «الفرد من الانسان» و «الجزئی من الانسان» را مطرح نموده­اند که تعبیر «الفرد من الانسان» سهوی است زیرا این تعبیر معقول ثانی منطقی نیست چون مصداقش زید خارجی و عمرو خارجی و بکر خارجی است. لذا تعبیر «الفرد من الانسان» می­بایست در پاسخ به اشکال دوم مطرح می­شد که از قضا مطرح هم شده است؛ مرحوم شهید صدر در پاسخ به اشکال دوم از مفهوم «الفرد من الانسان» استفاده کرده است. پس در پاسخ به اشکال اول می­بایست تنها از تعبیر «الجزئی من الانسان» استفاده می­کردند که معقول ثانی منطقی است.

مفهوم جزئی، مفهوم عامی است که مصادیقش مفهوم زید و مفهوم بکر و مفهوم خالد است؛ پیش­تر گفتیم که مفهوم جزئی، مفهومی است که ینطبق علی کثیرین[[2]](#footnote-2)،پس مفهوم جزئی وصف حاکی است نه وصف محکی؛ در نتیجه مفهوم جزئی، تنها از مفاهیم حاکیه حکایت می­کند چون مفاهیم هستند که جنیۀ حکایت­گری دارند و الا وجودات خارجی، حاکی نیستند بلکه محکی هستند.

خلاصه این که در اینجا می­بایست به «الجزئی من الانسان» بسنده نموده و تعبیر «الفرد من الانسان» حذف شود.

 خلاصۀ پاسخ مرحوم شهید صدر این شد که ما در «وضع عام، موضوع­له خاص» مفهوم «الانسان» را تصور نمی­کنیم تا نتوانیم لفظ را به ازای مفاهیم جزئیه قرار دهیم؛ بلکه مفهوم «الجزئی من الانسان» را تصور می­کنیم که از معقولات ثانوی منطقی است و محکی­اش همان مفاهیم جزئیه هستند؛ به عبارت دیگر در معقولات ثانوی منطقی، هم حاکی و هم محکی، موجود ذهنی­اند که در دو مرتبه از مراتب ذهن قرار دارند به این صورت که یک مرتبه از ذهن از مرتبۀ دیگر حکایت می­کند.

در این خصوص نکاتی وجود دارد که در ادامه در موردش بحث خواهیم کرد.

## اشکال دوم تحقق «وضع عام، موضوع­له خاص»: عدم امکان حکایت­گری جامع، از تمام هویت فرد

اشکال بعد آن است که مفهوم انسان، چگونه جامع شده است؟ ما با ملاحظۀ زید و بکر و خالد، متوجه می­شویم این­ها یک حیث مشترک دارند و یک سری حیثیات مفترقه؛ هر یک از زید و بکر و خالد ترکیبی هستند از حیث مشترک و حیثیات مفترقه. آن حیث مشترکی که در تمام این افراد وجود دارد را در قالب یک مفهوم به نام انسان قرار می­دهیم؛ اصطلاحاً مفهوم جامع، در اثر تجرید قدر مشترک از خصوصیات فردیه حاصل می­شود. بنابراین مفهوم جامع توان حکایت از کلّ هویت فرد را ندارد بلکه تنها از حیثیت مشترک فرد حکایت می­کند و همانطور که پیدا است جیث مشترک، جزئی از هویت وجود خارجی را پوشش می­دهد نه تمام هویتش را.

تذکر این نکته مناسب است که مرحوم شهید صدر در لابلای این بحث، به ذکر یک سری مثال­ها و نکات جانبی پرداخته است که ما تقریباً تمام نکات جانبی غیر دخیل در جوهرۀ کلام ایشان را حذف نموده و مثال­هایی که درکشان همراه با دشواری است، را نیز حذف کردیم و سعی کردیم عصارۀ کلام ایشان را مطرح کنیم.

### پاسخ اشکال دوم: امکان حکایت­گری از تمام هویّت فرد با استفاده از مفاهیم مخترعه

مرحوم شهید صدر در پاسخ اشکال دوم می­فرمایند ما با دو گونه جامع روبرو هستیم:

1. جامع ذاتی: اشکال مذکور نسبت به جامع­های ذاتی همچون انسان، حیوان و ... وارد است چون جامع ذاتی تنها از حیث مشترک حکایت می­کند و نسبت به حیثیات فردیه، جنبۀ حکایت­گری ندارد.
2. جامع عرضی: یک سری مفاهیم هستند که ایشان از آن­ها با تعبیر «مفاهیم عرضی» یاد می­کند؛ این مفاهیم عرضی، مفهومی است که از کلّ هویت فرد حکایت می­کند؛ مفهوم «فرد انسان» از همین سنخ است جون مفهوم «فرد انسان» تنها از حیثیت انسانیّتی که بین زید و بکر و خالد مشترک است، حکایت نمی­کند بلکه از قدری مشترکی که لباس فردیّت و تشخّص به تن کرده، حکایت می­کند[[3]](#footnote-3)؛ در تکمیل فرمایش ایشان می­توان این نکته را افزود که که اگر امکان داشت، حیثیت انسانیّت بدون لباس فردیت و تشخص، در خارج محقق شود، مفهوم «فرد انسان» از آن حکایت نمی­کرد؛ چون «فرد انسان» تنها از جامعی که لباس فردیّت به تن کرده، حکایت می­کند.

بنابراین برای ایجاد «وضع عام، موضوع­له خاص» می­بایست از مفاهیم عرضی استفاده کنیم تا با اشکال روبرو نشویم.

مرحوم شهید صدر از مفاهیمی همچون «فرد انسان» به مفاهیم عرضی تعبیر می­کنند؛ اما ایشان در ادامه تعبیر «مفاهیم مخترعه» را از محقق عراقی نقل می­کنند که بر خلاف ما، ایشان تعبیر محقق عراقی را نمی­پسندد[[4]](#footnote-4)؛ ما تعبیر محقق عراقی را بیشتر می­پسندیم البته با توضیح شهید صدر.

البته محقق عراقی نیز همان مطلب مرحوم شهید صدر را بیان می­کند اما با تعبیر «مفاهیم مخترعه»؛ ایشان می­گوید ذهن انسان، با دو گونه مفهوم جامع روبرو است؛ برخی از مفاهیم جامع، از طریق تجرید و حذف خصوصیات فردیه و حفظ خصوصیات مشترکه، حاصل می­شوند؛ اما برخی از مفاهیم را خود ذهن اختراع می­کند تا بتواند به وسیلۀ آن از تمام هویت فرد \_یعنی مجموع حیثیات مشترکه و مفترقه\_ حکایت کند. آن جامعی که در این بحث کارایی دارد، گونۀ دوم از جوامع هستند.[[5]](#footnote-5)

تعبیر مفاهیم مخترعه بهتر از تعبیر جامع عرضی یا جامع انتزاعی[[6]](#footnote-6) \_که در برخی تعبیرات مرحوم آقای صدر وارد شده\_ می­باشد چون عرضی بودن و انتزاعی بودن، نکتۀ خاصی در بحث ندارد؛ آنچه مهم است آن است که ذهن برخی از مفاهیم را خودش اختراع می­کند یعنی مستقیماً از خارج نمی­گیرد ولی این اختراع به منظور حکایت از فرد بما له من القدر المشترک و القدر المختص می­باشد یعنی از تمام هویت فرد حکایت می­کند. بلکه به یک معنا اساساً چنین مفاهیمی منشأ انتزاع خارجی ندارند پس این مفاهیم، مفاهیمی هستند که ذهن آن را اختراع می­کند تا از واقعیت خارجی حکایت کند.

در توضیح مطلب باید دانست به لحاظ واقعیت خارجی چنین نیست که بین خصوصیات فردیه و حیث مشترک باز هم یک جامعی وجود داشته باشد؛ آن جامعی که خارجیت دارد همان حیث مشترکی است که از خصوصیات فردیه تجرید شده است؛ اما نکته اینجا است که ذهن انسان قادر است در این مرحله نیز برای این خصوصیات فردیه، یک جامع اختراع کند به این معنا که می­گوید تمام این خصوصیات فردیه، در اینکه تمامشان قدر مشترکی هستند که لباس فردیّت پوشیده مشترک هستند؛ جنین جامعی، واقعیت عینی خارجی ندارد بلکه ساختۀ و اختراع ذهن است. علت بهتر بودن تعبیر مفاهیم مخترعه همین نکته است که علت جامع شدنِ چنین جامعی، این نیست که در خارج یک قدر مشترک بین تمام این خصوصیات فردیه وجود داشته چون وقتی خصوصیات فردیه حیث مشترک تجرید شدند، این خصوصیات فردیه دیگر با هم فرق دارند و به لحاظ واقعیت خارجی، با هم نقطۀ اشتراک ندارند لذا این جامع، جامعی نیست که در خارج قدر مشترک بین این خصوصیات فردیه را نشان دهد. تمام افراد انسان، مشترک هستند در اینکه خارجاً انسان هستند و اینکه تمامشان خصوصیات فردیه دارند؛ اما این خصوصیات فردیه دیگر با هم مشترک نیستند چون خصوصیات فردیه وجه تمایز و افتراق افراد است نه وجه اشتراکشان؛ اما در همینجا ذهن انسان قادر است از همین وجوه مفترقه، جامع­گیری نموده و مفهومی اختراع کند که خود این «ما به الامتیاز» را به «ما به الاشتراک» برگرداند. ما به الاشتراک این خصوصیات فردیه که توسط ذهن اختراع می­شود عبارت از ان است که تمام این خصوصیات، در این که لباس فردیّت برای کلّی هستند، مشترک هستند.

بنابراین تعبیر «مفاهیم مخترعه» که در کلام محقق عراقی وارد شده، زیباتر است هر چند جوهرۀ کلام ایشان با جوهرۀ کلام مرحوم آقای صدر یکی است.

**شاگرد**: انسان احساس می­کند این خصوصیات فردیه واقعاً در این که تمامشان لباس فردیّت این کلی محسوب می­شوند اشتراک دارند، پس این اشتراک، واقعیت دارد نه اینکه ساخته و اختراع ذهن باشد.

**استاد**: چنین چیزی شدنی نیست؛ این چیزی است که ذهن انسان می­بیند؛ این مربوط به رابطۀ ذهن با خارج است.

**شاگرد**: به عبارت دیگر، چنین چیزی نمی­تواند ساختۀ ذهن باشد چون حتی اگر ذهن انسان هم نباشد، این خصوصیات فردیه حقیقتاً فرد انسان هستند.

**استاد**: بله فرد انسان، بر این­ها منطبق می­شود اما مشترک بودن را ذهن اختراع می­کند. به هر حال این پدیده، کوسه و ریش پهنی است که در اینجا وجود دارد. از یک سو، مربوط به ذهن است و از سوی دیگر بر خارج منطبق می­شود.

#### نقش مفاهیم مخترعه در حل برخی معضلات فلسفی

این مطلبی است که انسان وجداناً آن را درک می­کد و این درک وجدانی کلید فهم یک سری معضلات فلسفی است که قصد ورود به آن را نداریم اما صرفاً یک اشاره اجمالی به آن می­کنیم.

من تصور می­کنم ادلۀ وحدت وجود مشکلش همین است چون این ادله اساسش بر این پایه استوار است که مفهوم واحد باید ما به ازای عینی خارجی داشته باشد؛ مفاهیم مخترعۀ ذهنی، در حقیقت نقض این مطلب هستند لذا مفهوم واحد ممکن است ما به ازای عینی خارجی نداشته باشد چون انسان وجداناً می­فهمد این وجودات متعدّدی که در خارج هستند، در عین این که وجود بر تمامشان صادق است اما چنین نیست که از یک نوع وجود واحد به معنایی که عرفاء به آن قائل هستند سر در آورد.

خلاصه این که ما وجداناً با مفاهیمی روبرو هستیم که در عین اینکه از خارج حکایت می­کنند و کلّی هستند خارجی بودنشان منافاتی با مخترعه بودنشان ندارد هر چند کیفیت تحلیل این درک وجدانی خودش یکی از معضلات اندیشه­سوز است اما به هر حال حتی اگر نتوانیم آن را تحلیل کنیم وجداناً آن را درک می­کنیم.

### تکمیل پاسخ اشکال دوم: لزوم تصور مفهوم «الجزئی من الانسان»

مفاهیمی که از تمام هویت محکی­شان حکایت می­کنند که مرحوم شهید صدر آن را جامع انتزاعی عرضی و محقق عراقی آن را جامع اختزاعی نامیدند:

گاهی از سنخ معقول اولی است همچون مفهوم «فرد» که یک معقول اولی است اما حاکی از تمام هویت زید و بکر و خالد است.

و گاهی از سنخ معقولات ثانوی منطقی هستند همچون مفهوم «جزئی» که معقول ثانی است و محکی­اش مفاهیم ذهنیه است، و در عین حال از تمام هویت مفاهیم جزئیه حکایت می­کند. به عبارت دیگر از یک طرف معقول ثانی است و از طرف دیگر، به تعبیر مرحوم آقای صدر جامع اعتباری عرضی و به تعبیر محقق عراقی جامع اختراعی است که حاکی از تمام هویت محکی است.

### جمع­بندی کلام مرحوم شهید صدر

در مقام جمع­بندی مجموع کلمات مرحوم آقای صدر می­توان چنین گفت:

برای تحقق «ضع عام، موضوع­له خاص» بایسته است آن مفهومی که واضع تصور می­کند از یک سو معقول ثانوی منطقی باشد، و از سوی دیگر جامع انتزاعی عرضی یا جامع اختراعی باشد تا بتواند از تمام هویت محکی حکایت کند.

نتیجۀ این مطلب آن است که واضع برای ایجاد چنین وضعی باید مفهوم «جزئی» را تصور کند نه مفهوم «فرد» چون مفهوم «فرد» اشکال اول را دفع نمی­کند بر خلاف مفهوم «جزئی» که هر دو اشکال را دفع می­کند چون مفهوم «جزئی» از یک طرف معقول ثانی منطقی است و از مفاهیم جزئیه حکایت می­کند و از طرف دیگر جامع اعتباری عرضی است که از تمام هویت فرد حکایت می­کند.

ایشان نهایتاً می­خواهد همین مطلب را بیان کند اما مقصود خود را به این شکل بیان نکرده است چون از تعبیراتشان استفاده می­شود همین مقدار که مفهوم «فرد انسان» تصور شود، کفایت می­کند در حالی که مفهوم «فرد» معقول اولی است نه معقول ثانوی در نتیجه اشکال اول را دفع نمی­کند. ما برای حل هر دو اشکال باید مفهومی پیدا کنیم که هم معقول ثانوی باشد تا محکی­اش مفهوم زید و مفهوم بکر و مفهوم عمرو باشد نه وجود خارجی زید و بکر و عمرو؛ و هم جامع ذاتی نباشد بلکه جامع اعتباری عرضی باشد تا بتواند از تمام هویت محکی حکایت کند که مفهوم «جزئی» هر دو خاصیت را دارد ولی مفهوم «فرد» تنها خاصیت دوم را دارد.

مرحوم شهید صدر مفهوم «فرد» را در پاسخ به اشکال دوم مطرح نموده است که در پاسخ به اشکال دوم خوب است اما چون اشکال اول را دفع نمی­کند باید در نهایت مفهومی را در نظر بگیریم که هر دو اشکال را حل کند.

## بازگشتی به پیش­فرض­های اشکال اول

اشکال اولی که توسط مرحوم شهید صدر مطرح شد، دو مقدمه دارد که در کلام آقای شهیدی مورد بحث قرار گرفته است؛ البته ایشان برخی از مقدمات را به عنوان مستقل بحث کرده است نه به عنوان مقدمۀ این اشکال.

مقدمۀ اول آن است که مرحوم شهید صدر فرمودند علقۀ وضعیه، به معنای ارتباط بین تصور لفظ و تصور معنا است؛ البته مرحوم آقای هاشمی در اضواء و آراء[[7]](#footnote-7) یک طرف علقۀ وضعیه را تصور لفظ ندانسته بلکه احساس لفظ دانسته است که توضیحاتی دارد و فعلاً به آن کاری نداریم لذا بحث را بر اساس ذهنیت مرحوم شهید صدر دنبال می­کنیم.

به عبارت دیگر علقۀ وضعیه، تلازم بین دو مفهوم است نه تلازم بین مفهوم لفظ و وجود خارجی معنا.

مقدمۀ دیگر آن است که مفهوم کلی با مفاهیم جزئی، متباینان هستند چون اساساً تمام مفاهیم نسبت به هم تباین بالذات دارند.

### مروری بر کلام آقای شهیدی

آقای شهیدی در لابلای کلماتشان به هر دو مقدمه پرداخته­اند. ایشان مقدمۀ اول را موضوع بحث مستقلی قرار داده­اند مبنی بر اینکه آیا موضوع­له، خارج است یا ذهن[[8]](#footnote-8)؟ ایشان در این زمینه بحث مفصلی را مطرح نموده­اند و از مرحوم آ شیخ محمد حسین و مرحوم امام و ... مطالبی را نقل می­کنند که به آن وارد نمی­شویم و تنها به نتیجه­گیری ایشان می­پردازیم. ایشان می­فرماید:

ثم انه بناء علی ما ذکرنا ففی اسماء الاعلام یکون الوجود الخارجی، هو الموضوع­له و فی اسماء الاجناس یکون الموضوع­له ما موطن وجوده هو الخارج و إن لم یوجد فعلاً.[[9]](#footnote-9)

ایشان می­فرماید اسماء اجناس برای اموری وضع شده­اند که اگر تحقق پیدا کنند، موطن تحققشان خارج است هر چند ممکن است مانند «شریک الباری» یا «عنقاء» بالفعل تحقق پیدا نکنند حال یا تحققشان ممکن نیست یا ممکن است ولی بالفعل تحقق ندارند؛ ولی به هر حال اگر تحقق داشته باشند، موطن تحققشان خارج است.

**سؤال**: یعنی موضوع­له ندارند؟

**پاسخ**: موضوع­له دارند اما موضوع­له آن­ها همین شیئی است که اگر تحقق داشته باشد موطنش خارج است.

و یکون لحاظ الواضع للمعنی واسطة فی اعتبار اللفظ علامة علی ذاک المعنی من دون ان یوجد نفس المعنی فی ذهنه فإنه لا مانع من اعتبار امر علی الخارج و یکون لحاظ الخارج واسطة فی الثبوت و یختلف ذلک عن مثل العلم و الحبّ و نحوهما من الصفات النفسانیة التی تحتاج الی متعلق لها فی موطن النفس.

در ادامه می­فرماید:

و إن أبیت عن ذلک فلا محیص من الالتزام بأنه فی اسماء الاعلام یکون الموضوع­له بالنظر العرفی هو الوجود الخارجی، و یعبّر عنه بالموضوع­له بالعرض و یکون الموضوع­له بالذات ای بالنظر العقلی هو الصورة الذهنیة لکن لا بما هی هی بل بما هی فانیة فی الخارج.

سپس می­فرماید:

هذا کله بلحاظ مرحلة الوضع؛ اما مرحلة الاستعمال فحیث إنه عملیة تکوینیة فیکون المستعمل فیه بالذات و الذی یکون محفوظاً فی موارد الصدق و الکذب الصورة الذهنیة بما هی فانیة فی الخارج و یکون الخارج هو المستعمل فیه بالعرض و یأتی نظیر هذا الکلام فی اسماء الاجناس حیث إن الموضوع­له بالعرض للفظ الماء هو ما یکون بالحمل الشائع ماءً مثلاً.

به نظر می­رسد تعبیر «موضوع­له» در آخر عبارت سهوی باشد یعنی باید بجای موضوع­له، مستعمل­فیه گذاشته شود: «حیث إن المستعمل فیه بالعرض للفظ الماء هو ما یکون بالحمل الشائع ماءً مثلاً» چون بحث دربارة مستعمل فیه بود نه موضوع­له لذا ظاهراً موضوع­له سبق قلم است.

محصل فرمایش آقای شهیدی تفصیل بین موضوع­له و مستعمل­فیه است به این صورت که موضوع­له علی ای تقدیر مفهوم ذهنی نیست ولی مستعمل­فیه مفهوم ذهنی است بما هو فانٍ فی الخارج.

### تعیین موضوع­له از بین وجود ذهنی و وجود خارجی

حال اینکه تفکیک بین دو مرحلۀ موضوع­له و مستعمل­فیه، درست است یا درست نیست را بعداً مطرح می­کنیم؛ نکته­ای که هم­اکنون قصد پرداختن به آن را داریم بحث از آن است که موضوع­له چیست؟ به نظر می­رسد این بحث، یک بحث اصطلاحی و لفظی است یعنی نزاع موجود در این بحث، نزاع لفظی بوده و بین آقایان اختلاف جوهری وجود ندارد؛ افزون بر این که این اختلاف در آنچه هم­اکنون مورد بحث ما است، دخالت چندانی ندارد.

ممکن است شخصی تصور کند، چنانچه موضوع­له را وجود خارجی بدانیم، دیگر لازم نیست واضع در هنگام وضع، تصور معنا را انجام دهد لذا تعیین موضوع­له از بین وجود ذهنی و وجود خارجی در این بحث ثمره دارد؛ اما این ثمره درست نیست؛ موضوع­له هر چه باشد، در هر صورت تصور معنا باید انجام شود.

این نکته را در جلسۀ آینده توضیح می­دهیم که ممکن است شخصی بگوید، تعیین موضوع­له از بین وجود ذهنی و وجود خارجی، وابسته به مبنای ما در حقیقت وضع است؛ مثلاً اگر وضع را قرن اکید بدانیم، موضوع­له، وجود ذهنی و اگر وضع را جعل العلامة بدانیم، مربوط به خارج است؛ اما این مطلب، در آن قسمتی که به بحث ما مربوط است هیچ دخالتی ندارد.

توضیح مطلب در گروی توجه به این نکته است که هدف از وضع چیست؟ هدف از وضع تفهیم و تفاهمی است که با استعمال حاصل می­شود. ما در استعمال چه کاری انجام می­دهیم؟ ما در استعمال کاری می­کنیم که مخاطب با شنیدن لفظ و احساس لفظ، به تصور معنا برسد؛ این مطلبی است که آقای شهیدی نیز در خصوص مستعمل­فیه به درستی به آن اشاره نموده­اند. پس به دلیل اینکه از یک سو مستعمل­فیه تصور معنا است نه واقعیت خارجی و از سوی دیگر هدف از وضع، تصحیح استعمال لفظ است، در نتیجه واضع ناچار است تصور معنا را تصور کند.

هدف وضع آن است که وضع وسیله شود برای اینکه بتوان با استفاده از لفظ، تصور معنا را به ذهن مخاطب انتقال داد و از آن رو که هدف هر فعلی در هنگام آن تصور می­شود پس واضع نیز نمی­تواند هدف از وضع را تصور نکند. غرض هر فعل چیزی است که تصورش علت تحقق فعل و وجود خارجی­اش معلول تحقق فعل است. بنابراین هر مبنایی در حقیقت وضع داشته باشیم، هر چند در جای خودش اهمیت دارد اما در این بحث اهمیتی ندارد چون به هر حال هدف از وضع، تصحیح استعمال است و استعمال یعنی سبب قرار دادن لفظ برای ایجاد تصور معنا در ذهن مخاطب در نتیجه واضع به هنگام وضع ناچار است ایجاد تصور معنا در ذهن مخاطب را تصور کند چون ایجاد تصور معنا در ذهن مخاطب هدف از وضع است و هر فاعلی به هنگام فعل، هدف از آن را تصور می­کند.

بنابراین بحثی که آقای شهیدی مطرح نمودند \_که البته آن را به شکل مستقل مطرح نمودند نه به عنوان حل مشکلی که ما ناظر به آن هستیم هر چند در لابلای بحث به بحث ما نیز اشاراتی دارند\_ تغییری در بحث ما ایجاد نمی­کند چون واضع ناچار است هدف از وضع را تصور کند پس باید مستعمل­فیه را تصور کند و تصور مستعمل­فیه یعنی تصور وجود ذهنی نه وجود خارجی؛ در «وضع عام، موضوع­له خاص» نیز، مستعمل­فیه مفاهیم جزئی است نه خارج لذا این مفاهیم جزئی باید به نحوی از انحاء تصور شود. در نتیجه مشکل هنوز پابرجا است.

**سؤال**: آیا واضع نمی­تواند هدفش از وضع را همان هدفی قرار دهد که سائر واضعان دارند بدون اینکه بداند آن هدف چیست؟ به عبارت دیگر واضع می­گوید من وضع را برای وجودات خارجی انجام می­دهم و هدفم همان هدفی است که بقیّۀ واضعان دارند؛ در این صورت دیگر هدف را تصور نکرده است.

**پاسخ**: اولاً این صورت، فرضی و کاملاً تخیلی است لذا نباید آن را مطرح کرد.

**سؤال**: همین صورت تخیلی برای اثبات امکان عقلی کافی است چون هم­اکنون بحث در امکان تحقق چنین پدیده­ای است هر چند به دلیل اینکه عرفی نیست ممکن است بگویید واقع نشده است.

**پاسخ**: این هم درست نیست؛ چون به هر حال واضع باید به نحوی از انحاء تصوری نسبت به آن غرضی که سائر واضعان دارند داشته باشد؛ همین تصور معنا نسبت به تصور غرض جریان دارد که تصور غرض تصور بالذات است یا تصور بالعنوان است؛ یعنی دوباره همین بحث­ها در مورد تصور غرض مطرح می­شود لذا این فرض­ها مشکلی را حل نمی­کند.

مرحوم شهید صدر در ادامه این نکته را متذکر می­شوند که تمام این تفصیلات بر اساس مبنای متعارف قوم است اما مشکل ذکر شده بر اساس مسلک قرن اکید که ما به آن قائل هستیم با این بیانات حل نمی­شود[[10]](#footnote-10)؛ ایشان بر اساس مسلک اقتران اکید، خواسته­اند مطلب را به گونه­ای دیگر حل کنند که در جلسۀ آینده به آن خواهیم پرداخت.

شایان ذکر است که برای «وضع عام، موضوع­له خاص» دو مثال قابل ذکر است:

1. مثال واقعی برای این قسم از وضع، ضمائر و اسماء اشاره هستند که از مصادیق راحت «وضع عام، موضوع­له خاص» هستند. البته مثال­های دیگری همچون نِسَب و مانند آن برای این قسم از وضع وجود دارد که دشوار هستند لذا نمی­خواهیم آن را مطرح کنیم.

ما باید ببینیم آن تحلیل­هایی که برای «وضع عام، موضوع­له خاص» مطرح می­کنیم را می­توانیم بر مثال­های واقعی و سادۀ آن همچون ضمائر و اسماء اشاره تطبیق دهیم یا نه. ما این تحلیلات را به عنوان مقدمه برای درک این واقعیت­های وجدانی مطرح می­کنیم لذا نباید تحلیل­ها ما را از واقعیت دور کنند.

1. مثال دیگری که راحت است اما غیر واقعی است، مثالی است که از قدیم در ذهن من وجود داشت و در کلام آقای شهیدی نیز به اشارت رفته است[[11]](#footnote-11)؛ مثلاً اگر کسی بگوید تمام کسانی که امروز در این بیمارستان متولد شدند را «حسن» می­نامیم. در این عملیات وضع، اسم «حسن» برای تک­تک نوزادان وضع شده است یعنی اگر ده نوزاد داشته باشیم، ده تا اسم پیدا می­کنند؛ این مثال ساده­ای است که عینی نیست یعنی واقعیت ندارد اما به هر حال ساده است.

این تحلیل­هایی که مرحوم آقای صدر مطرح می­کنند عمدتاً این مثال فرضی را پوشش می­دهد اما مثال­های واقعی را چندان پوشش نمی­دهد لذا ما باید سعی کنیم مطالب را به گونه­ای تحلیل کنیم که با واقعیت هماهنگ باشد و ما را از واقعیت دور نکند.

1. بحوث في علم الأصول، ج‏1، ص: 88 [↑](#footnote-ref-1)
2. مقرر: ظاهراً «لا ینطبق» صحیح است. [↑](#footnote-ref-2)
3. بحوث في علم الأصول، ج‏1، ص: 90 [↑](#footnote-ref-3)
4. بحوث في علم الأصول، ج‏1، ص: 91 [↑](#footnote-ref-4)
5. بدائع الافكار في الأصول، ص: 40 [↑](#footnote-ref-5)
6. بحوث في علم الأصول، ج‏1، ص: 91 [↑](#footnote-ref-6)
7. اضواء و آراء ؛ تعليقات على كتابنا بحوث في علم الأصول، ج‏1، ص: 57 [↑](#footnote-ref-7)
8. کتاب مباحث الألفاظ ج۱، التقسیم الثانی، ص ۱۴۸ [↑](#footnote-ref-8)
9. کتاب مباحث الألفاظ ج۱، التقسیم الثانی، ص ۱۵۰ [↑](#footnote-ref-9)
10. بحوث في علم الأصول، ج‏1، ص: 92 [↑](#footnote-ref-10)
11. کتاب مباحث الألفاظ ج۱، التقسیم الثانی، ص ۱۵۲ [↑](#footnote-ref-11)